

اختصاصی گنگور ارشد معماری

ENGLISH

آموزش زبان تخصصی معماری

جزوه آموزش ارشد معماری مهندس خرسند

www.Shop.FarsiCad.com



روکوب (Siding): مصالحی مقاوم در برابر هوا؛ مانند لوح ها، تخته ها، با قلمانی از جنس ورق فلزی، که برای ایجاد سطح در یک دیوار خارجی از یک ساختمان قابی، مورد استفاده قرار می گیرد

تخته کوبی (Sheathing): رویه ی خشنی از تخته ها، تخته چند لا؛ و یا دیگر مصالح تنگه ای؛ که از جهت ایجاد یک زیر کار برای روکوب؛ کف پوش، و یا بام پوش، به یک ساختار قابی اعمال می شود.

چفت (Quirk): شیار یا کنج تیزی که یک ابزار فیتله ای - یا دیگر ابزارها- را، از سطوح مجاور خود، جدا می سازد.

دیوار حائل (Breast wall-Retaining wall): نوعی دیوار ساخته شده از چوب عمل آمده، مصالح بتابی، یا بتن؛ مخصوص نگه داشتن یک توده ی خاک؛ در محل مورد نظر برای آن توده نشست، انزاس و واژگونی، عوامل تخریب یک دیوار حایل می باشد.

سربار (Surcharge): بار یا نیروی اضافی یا بیش از حد- مثلاً بار یک خاک قرار گرفته در بالای تراز فوقانی یک دیوار حائل.

تیربست (Crib): قالب بندی حجری ای از چهار تراش های چوبی- یا اعضای فولادی یا بتنی یا قرم مشابه- که در لایه هایی تحت زاویه قائمه بر هم شده و غالباً با خاک یا سنگ پر شده و در اجرای تالوده ها یا دیوارهای حائل، به کار می رود.

روپوشانی (Revet): پوشاندن روی یک سطح شیبدار یا خاکریز، با استفاده از سنگ یا مصالح دیگر.

پشت بند (Counterfor): دیوار عرضی مثالی شکلی که یک دیوار حائل بتنی را- در بازه های منظمی- به پایه ی دیوار می بندد این دیوار، در طرف مصالح پشت دیوار، ساخته شده تا دال قائم دیوار را سخت کند.

رنگ

رنگ (Color): پدیده ای متشکل از نور و رنگ و درک بصری، که ممکن است برحسب درک فردی از قام، اشباع رنگ و روشنایی برای «تابش» و قام، اشباع رنگ و روشنایی برای «تابش نور» توصیف شود.

طیف (Spectrum): توزیع انرژی ساطع از منبع تابشی، که به ترتیب طول موج منظم شده است. خصوصاً نوار رنگ های تولید شده هنگام شکست و تجزیه نور خورشید توسط منشور، که شامل رنگ های قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی و بنفش می باشد.

کمرنگ (Pale): رنگ دارای روشنایی بالا و اشباع پایین.

تیره (Dark): رنگ دارای روشنایی و اشباع پایین، که فقط کمی اندکی از نور تابع را منعکس می کند.

درخشان (Brilliant): رنگ دارای روشنایی بالا و اشباع پایین.

رنگ تند (Deep): رنگ دارای روشنایی پایین و اشباع بالا.

اشباع (Saturation-Intensity): یکی از سه بعد رنگدانه خالص بودن یا وضوح یک قام.

رنگ (Chroma): میزانی که به واسطه ی آن، یک رنگ، از رنگ خاکستری - به همان روشنایی و درخشندگی - متمایز می شود و متناسب است با اشباع رنگ مشاهده شده.

درخشان (Brightness): بعدی از یک رنگ که با تشعشع مرتبط است و توسط آن محرکات مرئی به صورت پیوسته از بسیار تیره و بسیار روشن - منظم شده اند. سفید خالص، بالاترین میزان درخشندگی و سیاه خالص، کمترین میزان درخشندگی را داراست.

رنگ آمیزی ساختمانی -

براقیت (Gloss): درجه ی جلای یک قلم رنگ خشک شده؛ یا ترتیب کاهش براقیت بالا، نیمه براق، پوست تخم مرغی به طرف مات.

مات (Flat): بدون جلا یا درخشندگی.

پوشش (Coverage): اندازه پهن شدگی یک کالان رنگ روی یک سطح، در ضخامتی مشخص که معمولاً برحسب قوت مربع در کالان، بیان می شود.

چسب (Binder): قسمت غیر قرار یک ناقل رنگ، پرای اتصال ذرات رنگدانه به یک قلم چسبنده در طی فرایند رنگریزی.

آستر (Primer): پوشش اصلی مورد استفاده برای بهبود چسبندگی پوشش های بعدی رنگ یا لایه روی یک سطح.

رنگ آمیزی (Paint): مخلوطی از یک رنگدانه جامد به حالت سوسپانسیون در یک ناقل مایع؛ به صورت پوشش نازک یکپواختی روی یک سطح؛ به منظور حفاظت و تزئین آن.

www.MEMARICO.COM

لامپ (Vamish): آماده سازی مایمی، شامل یک رزین حل شده در یک روغن (لامپ روغن) یا الکل (لامپ الکلی یا روغنی) که در موقع پهن و گسترده شدن و اجازه دادن به خشک شدن آن، ایجاد پوششی سخت، براق و معمولاً شفاف می کند.

روشنایی

روشنایی (Light): تشعشع الکترومغناطیسی قابل رویت با چشم غیر مسلح، با طول موجی در حدود $400 - 700 \text{ nm}$ و سرعت انتشاری بالغ بر 186281 mi. sec $\{299792 \text{ km/sec}\}$.

شدت نور (Luminous intensity): شار نورانی منتشره بر واحد زاویه پسته توسط یک منبع نور که برحسب شمع بیان می شود.

منظم (Specular): {شعاع} یافته شده از سطحی صیقل و صاف.

تیره (Translucent): خاصیت برگشت و پخش نور؛ به طوری که اجسام طرف دیگر آن دیده نشوند.

انعکاس (Reflection): برگشت نور، صوت یا گرمای تابشی، بعد از برخورد با یک سطح.

شکست (Refraction): تغییر جهت شعاع نور هنگام گذر از یک محیط به محیط دیگر با زاویه ای شیب دار و سرعتی متفاوت.

شفاف (Transparent): خاصیت عبور نور، به طوری که اجسام طرف دیگر یا پشت آن به خوبی دیده شوند.

تفرق (Diffraction): پخش شدن امواج نور یا صوت؛ هنگام قرار گرفتن تحت اثر خمشی، در اطراف کناره های یک مانع در مسیر.

لامپ (Lump): هر یک از وسایل مختلف تولید نور یا حرارت به وسیله الکتریسته یا گاز.

کارایی (Efficiency): مقیاسی از اثر پخششی که {حلی آن} یک لامپ، توان الکتریکی را به شار نورانی تبدیل می کند و برپایه است با نسبت شار ارسالی به ورودی توان. برحسب لومن پروت.

حباب (Bulb): محفظه شیشه ای لامپ خبابی؛ دارای مخلوط گاز خنثی - معمولاً آرگون و نیتروژن - برای کند کردن تبخیر فیلامان. شکل آن با یک حرف الفبا و به دنبال آن شماره ی قطر لامپ مشخص می شود.

منبع نور (Luminaries): واحد نورپردازی متشکل از یک یا چند لامپ الکتریکی با تمام قطعات و سیم کشی لازم، برای نصب و حفاظت لامپ ها، وصل کردن آنها به منبع برق، و توزیع نور.

کرکره (Louver): وسیله ای بره ای برای کنترل تابش نور از منبع.

مانع دید (Baffle): وسیله ای کرکره ای برای مانع شدن از مشاهده ی منبع نور در زوایای خاص.

موازی سازی (Collimate): موازی کردن پرتوهای نور.

لامپ دیواری (Wall washer): لامپ رو به پایین نصب شده نزدیک صفحه ی دیوار؛ مجهز به انکسار گره، مانع دید یا عدسی برای نورپردازی سطح قائم.

نور پردازی مسیری (Track lighting): نورپردازی به وسیله نور افکن های قابل تنظیم و نصب روی یک میله فلزی دیواری یا سقفی که جریان از آن عبور می کند.

نورپردازی سقفی (Cove lighting): نورپردازی غیر مستقیم رو به بالا از یک قرنیز داخلی در لبه سقف.

نورپردازی غیر مستقیم (Valance lighting): نور پردازی غیر مستقیم روبه بالا یا پایین از منبع نور پنهان شده توسط نوار یا صفحه ی افقی.

لامپ سقفی (Droplight): لامپ معلق از سقف یا دیوار قبه و وسیله ای یک سیم انداختن پذیر که می تواند توسط آن بالا و پایین برود.

سقفی (Pendant): منبع نور سقف آویز.

لوستر (Chandelier): یک منبع نور تزئینی معمولاً سقف آویز؛ با پایه های شاخه ای برای چند لامپ.

منبع نقطه ای (Point source): یک منبع نور، با بعد مکانیزم کمتر از یک پنجم فاصله از منبع تا سطح مورد نورپردازی.

نور پردازی (Lighting): دانش، تئوری یا روش تامین نور با استفاده از لامپ های الکتریکی.

نورپردازی سراسری (General lighting): نورپردازی طراحی شده برای تامین میزان نوریکتواخت در کل یک سطح.

تنظیم نور یا چشم (Adaptation): تنظیم مقدار نور وارد به چشم توسط مردمک، که منجر به تغییر حساسیت گیرنده های نوری چشم می شود.

نورزدگی (Glare): احساس به وجود آمده از درخشش در میدان دید که از نور پردازی برای چشم ها بیشتر بوده و موجب ناراحتی و کاهش دید می شود.

دسته پرتو (Beam): گروهی از پرتوهای نور تقریباً موازی.

پرتو نور (Throw): حایل موثر هر پرتو نور

نورگیری (Daylighting): دانش، تئوری یا روش نورگیری با استفاده از نور روز.

نور مقابل (Counterlight): نور حاصل از منابع مقابل یکدیگر، مانند پنجره ی دیوارهای مخالف.

نور متقاطع (Crosslight): نور حاصل از منابعی که مقابل یکدیگر نیستند مانند پنجره های دیوارهای مجاور.

نور آسمان (Skylight): نور حاصل از آسمان، که مولکول های هوا را منعکس و پخش می کند.

نور خورشید (Sunlight): نور مستقیم حاصل از تابش خورشید.

ایبری (Cloudy): آسمانی با پوشش ابر بین ۳۰ درصد تا ۷۰ درصد به جلوری که صفحه ی خورشید هم پوشیده شده باشد.

پر ابر و تاریک (Overcast): آسمانی با پوشش ابر ۱۰۰ درصد طبق استاندارد CIE، برای آسمان مرجع، دارای توزیع توری- در نزدیکی سمت الرأس نسبت به افق- می باشد که سه برابر روشن تر است.

ساختمان

رو سازه (Superstructure): گستره ی یک ساختمان یا هر بنای دیگر در بالای شالوده، به صورت قائم-

چداره (Shell): دیوارها یا اسکلت بندی خارجی و بام یک ساختمان.

ساختمان (Building): سازه ای تقریباً دائمی و محاط (چهار دیواری)، که برای استفاده های مسکونی روی یک قطعه زمین بنا شده است.

عمارت (Edifice): ساختمانی یا ابعاد بزرگ، سازه‌ی کلان یا ظاهر باشکوه.

طبقه (Story): یک قسمت کامل و افقی از یک ساختمان، یا یک کف یکپارچه - یا تقریباً یکپارچه - و دربر گیرنده‌ی فضای بین دو تراز متوالی.

آسمان خراش (Skyscraper): ساختمانی یا ارتفاع استثنایی و طبقات متعدد؛ متکی بر یک اسکلت فولادی یا بتنی که دیوارها از آن آویخته شده‌اند.

ساختمان کوتاه (Low-rise): توصیفی از یک ساختمان یک، دو یا سه طبقه - و معمولاً بدون آسانسور.

ساختمان بلند (High-rise): توصیفی از یک ساختمان دارای طبقات نسبتاً زیاد؛ مجهز به سیستم آسانسور.

گریه‌رو (Crawl space): ناحیه‌ای در یک ساختمان، یا ارتفاع آزاد کمتر از قد یک انسان، و قابل دسترسی با خیز - بویژه فضای واقع در بین دیوار پی‌ها در زیر طبقه اول.

اتاق زیر شیروانی (Attic): اتاق یا فضایی که مستقیماً زیر بام یک ساختمان - بویژه یک خانه - قرار دارد.

کف (Floor): یک سطح باربر یکپارچه که به صورت افقی در سرتاسر یک ساختمان گسترش یافته، چند اتاق روی آن بنا شده و تشکیل دهنده‌ی یک تراز مشخص در یک سازه است.

تیمار (Faced): وجه جلویی یک ساختمان یا هر وجه آن که رو به کثر یا فضای عمومی باشد؛ بویژه وجهی که ویژگی شاخص اش، کارهای معماری انجام گرفته روی آن، است.

پنجره پندی (Fenestration): تخرابی، متناسب سازی و مرتب کردن پنجره‌ها یا دیگر بازشوهای خارجی یک ساختمان.

کلاه قرنگی (Pavilion): بخشی برآمده در یک تملی ساختمانی (در مرکز یا گوشه‌ها)، که معمولاً با اعمال مهارت‌های تزئینی روی آن یا با داشتن ارتفاع بیشتر از خط آسمان ساختمان، بارز و شاخص تر می‌شود.

دهانه (Bay): هر یک از چند بخش اصلی یک دیوار، سقف یا دیگر قسمت‌های یک ساختمان که مرز آن با تکیه‌گاههای قائم و عرضی (مثل دال‌ها و ستون‌ها) مشخص شده است.

بالکن (Balcony): سطحی در ارتفاع، که از دیوار یک ساختمان، بیرون زده و دور آن با توده یا جان پناه بسته شده است. (مابذل قارسی آن ایوانک می‌باشد)

سردر (Frontispiece): یک نمای اصلی، یا یک بخش یا قسمت برجسته از یک نما که اغلب به عنوان یک عنصر طراحی مجزا و منفرد، بر روی آن کار می شود و یا تزئین کاری، بارز شده است.

ستون بند (Colonnade): دنباله ای از ستونهایی که با نظم خاصی از یکدیگر فاصله گرفته اند و بار یک پیشانی (entablature) - و معمولاً یک طرف یک مازه ی سقف- را تحمل می کنند.

حیاط ورودی (Forecourt): حیاط واقع در قبل از ورودی یک یا چند ساختمان.

رواق ورودی (Portico): فضایی نیمه باز یا سقف مستقر روی چند ستون؛ که نشان دهنده ی محل ورود به ساختمان می باشد.

مدخل اصلی (Portal): واژه ی اطلاق شده به ورودی، درگاه یا دروازه ای با عظمت که از لحاظ ابعادی و معماری با شکوه (به منظور ایجاد عظمت) روی آن کار موند صورت پذیرفته است.

گنبدخانه (Rotunda): ساختمانی گرد و گنبد دار؛ یا فضای دایره ای بزرگ و مرتفعی در این ساختمانها که روی آن یک گنبد قرار دارد.

برج مسکونی (Tower): سازه یا ساختمانی مستقل - و یا جزئی از یک ساختمان بزرگ تر - که نسبت به ایجاد چاشنی اش، مرتفع می باشد.

حیاط اندرونی (Atrium): حیاطی باز با نورگیری از آسمان، که گرداگرد آن «یک» خانه یا ساختمان ساخته می شود.

حیاط خلوت (Patio): حیاطی چهاربر- مخصوصاً در یک خانه- که با ساختمان ها، نافگانه ها یا دیوارهای کوتاه، محصور شده است.

حیاط (Court): فضایی گشوده به سوی آسمان، که بیشتر آن- و یا تمام اش- با دیوارها یا ساختمان ها احاطه شده است.

ادعای مالکیت (Claim): دعوی یا مطالبه ی دارایی و یا به رسمیت شناختن آن.

میدان (Piazza): یک محوطه ی بزرگ باز یا مکان عمومی (در شهرسازی) رومی.

میدان شهری (Piazza): یک فضای بزرگ باز یا مکان عمومی، (در شهرسازی) رومی.

میدان چهار دیواره (Quad): میدان، فضا یا حیاط چهارگوش محصور بین یک یا چند ساختمان؛ مانند محوطه‌ی یک دانشگاه

بازارچه (Galleria): گردشگاه یا حیاطی با فضای زیاد و سقفی قوسی، که واحدهای تجاری در طول آن قرار گرفته‌اند.

الاجیق (Arbor): پناهی از شاخه‌ها و بوته‌ها یا از شبکه‌ی در هم پیچیده‌ای از درختان مو و گل‌های بالا رونده.

شبکه (Lattice): سازه‌ای از نوارهای متقاطع که به نحوی در کنار هم قرار گرفته‌اند که یک طرح منظم خانه‌خانه به وجود می‌آید.

جهت (Orientation): موقعیت یک ساختمان در یک منطقه نسبت به شمال حقیقی، نقاط قطب نمای، مکان یا منظره‌ای مشخص؛ و یا نسبت به شرایط خاص آن منطقه در مورد چگونگی تابش نور خورشید (جهت وزش باد و ریزش باران).

سازه

سازه (Structure): مجموعه‌ی پایداری از عناصر باربر؛ که برای عمل کردن به صورت یک مجموعه‌ی «واحد» در تحمل و انتقال این بارهای وارده به زمین - بدون تجاوز از حد تنش‌های مجاز در اعضا - طرح و اجرا شده‌است. —

صلب (Rigid): صفت اتلافی شده به یک سازه یا عضو سازه‌ای که شکل آن تحت اثر یک بار وارده یا بارهای متغیر، تغییر محسوسی ندارد. {«سخت‌پا» معادل فارسی آن است}.

انعطاف پذیر (Flexible): صفت اتلافی شده به یک سازه یا عضو سازه‌ای که مشخصه‌ی آن، کمی سخت‌است و شکل آن نسبت به تغییر در بارگذاری، عکس العمل نشان می‌دهد.

عضو سازه‌ای (Structural member): هر یک از بخش‌های پایه- با خصوصیاتی منحصر به فرد و نشان دهنده رفتاری یکتا تحت اثر بارهای وارده- که می‌توان یک سازه را- با تجزیه- به این بخش‌ها تقسیم کرد.

کش (Tie): عضوی کششی، برای جلوگیری از در رفتن و جدا شدن دو عضو سازه‌ای.

شبکه، تره (Grid): یک نظام چهار گوشه از خطوط و مختصات؛ به عنوان مرجعی برای استقرار و انتظام عناصر یک پلان.

انتقال (Transition): حرکت، گذر یا تغییر از یک فرم، حالت، یا مکان به موردی دیگر.

تشیمن کاه (Bearing): تپله، سطح یا توده‌ی انتقال دهنده‌ی وزن.

چشمه (Tributary): شاخه‌ای از یک چیز عام‌تر.

مهار (Anchorage): وسیله‌ای برای پیوند دادن عضو سازه‌ای به عضو دیگر یا به شالوده‌اش؛ که اغلب در برابر نیروهای بلندکننده و افقی، مقاومت می‌کند.

پایداری (Stability): توانایی یک سازه برای ایجاد نیروها یا ممان‌هایی دلخواه، که در صورت خارج شدن از وضعیت تعادل به واسطه‌ی یک بار وارده - (سازه را) به‌شرایط اولیه بازگرداند.

تغییر شکل جانبی (Racking): تغییر مکان و دوران یک قاب سازه‌ای؛ به واسطه‌ی نیروهای جانبی.

مهاربندی (Brace): عنصری سازه‌ای، مخصوص تقویت، متکی، مقید و یا در محل ثابت کردن اعضای یک سازه‌ی قابی.

بادبند (Sway brace): نوعی عضو قطری، برای مهاربندی یک سازه در مقابل نیروهای جانبی.

درز زلزله (Seismic joint): درزی که دو بخش ساختمانی مجاور را - به طور فیزیکی - از هم جدا می‌کند؛ به نحوی که در هر یک، حرکات ارتعاشی آزادی به صورت مستقل از دیگری، ایجاد می‌شود.

میرایی (Damp): ایجاد کاهش در دامنه‌ی نوسانات متوالی یا امواج.

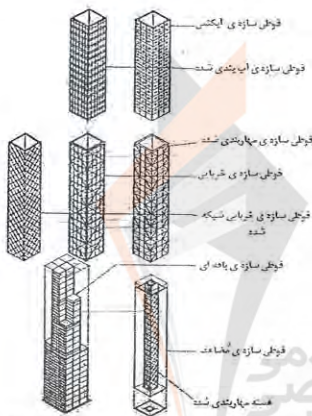
قوطی سازه (Tube structure): نوعی سازه بلندمرتبه یا سیستم‌های باربر جانبی محبلی که به صورت داخلی توسط کف دیافراگم‌های صلب مهار شده‌اند. یک قوطی سازه در مقاومت در برابر نیروهای جانبی، به صورت یک تیر جعبه‌ای مله‌ای عمل می‌کند.

قوطی سازه مهاربندی شده (Braced tube): نوعی قوطی سازه‌ی قاب‌بندی شده، که به وسیله سیستمی از مهارهای قطری، به هم پیوسته است.

قوطی سازه خرابایی (Trussed tube): نوعی قوطی سازه‌ی مهاربندی شده؛ یا قاب‌های دیواری خرابایی که ستون‌های فاصله‌دار آنها، به وسیله‌ی مهارهای قطری یا ضربدری به هم متصل شده‌اند.

قوطی سازه شبکه شده (Latticed truss tube): نوعی قوطی سازه‌ی مهاربندی شده؛ با قاب‌های دیواری مشکل از {مهارهای} قطری یا ضربدری به هم متصل شده‌اند.

قوطی سازه بافت‌ای (Bundled tube): ترکیبی از قوطی سازه‌ی ای باریک مستقیماً به هم وصل شده، برای ایجاد یک سازه‌ی یمنونه‌ای (modular)، که به صورت یک شاه تیر جبهه‌ای چند جبهه‌ای (multicellular) - که به صورت طره‌ای از زمین بالا آمده - رفتار می‌کند. بیشتر این قوطی‌های {جزء}، در قسمت پایینی یک سازه‌ی بلند - جایی که مقاومت جانبی بیشتری احتیاج است - تعبیه می‌شود.



اغتشاش (Turbulence): حرکت نامنظم اتمسفر، با جریان‌های رو به بالا و پایین.

کابل (Cable): نوعی عضو سازه‌ای اصطلاحاً پذیر مانند طناب سیمی (سیم بیکل) یا زنجیر فلزی؛ که مقاومت کششی آن زیاد است ولی هیچ گونه مقاومت کششی آن زیاد است ولی هیچگونه مقاومت خمشی یا فشاری از خود نشان نمی‌دهد.

شکل کابل - باردار (Funicular shape): شکل مقروض برای یک کابل یا تغییر شکل آزاد، در پاسخ مستقیم به بزرگی و موقعیت بارهای خارجی؛ یعنی هیچ عامل دیگری به غیر از این دو، در به وجود آمدن این شکل، دخیل نیست. یک کابل، همیشه شکل خود را به نحوی تغییر می‌دهد که تحت تاثیر یک بار وارده، فقط کشش خالص تحمل کند، همان "قوس آزاد" است.

خیز (Sag): فاصله‌ی عمودی از تکیه گاه تا پایین ترین نقطه‌ی یا سازه‌ی کابلی. (اقت هم معادل دیگر آن است)

سازه‌ی بندی (Funicular structure): سازه‌ای که تغییر شکل می‌یابد تا بار وارده را به صورت فشار یا کشش محوری، تحمل کند. هر حالت بارگذاری، تنها یک شکل بندی عمومی دارد و اگر الگوی بارگذاری تغییر یابد، خمش هم به سازه‌ی القا می‌شود.

سازه معلق (Suspension structure): سازه ای از کابل آویخته و پیش کشیده بین اعضای فشاری، مخصوص تحمل مستقیم بارهای وارده. (یعنی بارهای خارجی به طور مستقیم به کابل وارد می شود)

کابل مهار (Guy cable): کابل مخصوص جذب مولفه های افقی کشش تکیه گاهی در یک سازه ی معلق یا ترکه ای، و انتقال نیرو به یک پی زمینی.

دکل (Mast): یک عضو فشاری عمودی یا مورب در سازه ای معلق یا ترکه ای، که مجموع مولفه های قائم (در راستای طول خود) نیروی کابل مهار و اصلی را تحمل می کند مورب بودن آن، تحمل بخشی از نیروهای کابلی محوری افقی را، ممکن ساخته و نیرو کابل های مهار را کاهش می دهد.

کابل کرانه ای (Boundary cable): کابل مخصوص مهار مجموعه ای از کابل های ثانویه در یک سازه ی معلق.

کابل اصلی (Primary cable): یکی از کابل های پیش کشیده که مستقیماً بار وارده بر سازه ی معلق را تحمل می کند («کابل آویز» معادل دیگر است)

انحناء (Curvature): شکل طبیعی کابل در اثر وزش که به صورت راست و مستقیم نیست.

ستون

ستون (Column): عضو سازه ای صلب و نسبتاً باریک، که اساساً برای تحمل نیروهای مخصوص محوری فشاری، که در دو انتهایش بر آن اعمال می شوند- جراحی می شود.

کمانش (Buckling): تابایداری ناگهانی بیجشی یا جانش یک عضو سازه ای لاغر، که به سبب وارد شدن یک نیروی فشاری اتفاق می افتد. این پدیده، به خوبی می تواند قبل از رسیدن به تنش تسلیم مصالح، رخ دهد.

پایه (Pillar): میله یا سازه ای قائم و نسبتاً باریک معمولاً از سنگ یا آجر که به عنوان یک تکیه گاه ساختمانی- و یا به عنوان یک نشانه به صورت تک- نصب می شود. (به آن ستون و یا عمود هم می گویند).

دیوکر (Post): یک تکیه گاه سخت قائم، که معمولاً به سون چوبی در اسکلت بندی چوبی املاق می شود.

متوسط (Intermediate): نوعی ستون یا حالت گسیختگی بین گسیختگی یک ستون لاغر و یک ستون جاق.

انحراف از مرکز (Eccentricity): میزان انحراف یک محور از محوری موازی با آن.

طول موثر (Effective length): فاصله ی بین نقاط عطف یک ستون کماتش کرده - که تعیین کننده بار بحرانی کماتش آن ستون است. کماتش این قسمت از ستون، گسیختگی کل ستون را به دنبال دارد.

هسته (Kem): تاجیه مرکزی هر مقطع افقی از ستون یا دیوار که اگر بخواهیم در مقطع مورد نظر فقط تنش کششی موجود باشد، برایتند نیروهای فشاری باید از این تاجیه بگذرد. اعمال بار فشاری در خارج از این محدوده باعث ایجاد تنش های کششی در مقطع می شود.

مهار جانبی (Lateral bracing): مهار یک ستون یا عضو فشاری دیگر، برای کاهش طول موثر آن. موثر ترین حالت مهار جانبی، حالتی است که مهار سازی در چندین صفحه اعمال شود.

طول آزاد (Unbraced length): فاصله ی بین تقابلی که در آنها، یک عضو سازه ای در مقابل کماتش، در جهتی عمود بر جهت طولی اش مهار شده است. (به آن طول مهار نشده هم می گویند)

سرامیک

شمیشه ی شدن (Vitrify): شیشه ای کردن یک بتن رسی، از طریق پختن در یک دمای مشخص.

مینا (Enamel): نوعی پوشش شیشه ای معمولاً کلو، تزئینی یا محافظ که از طریق ذوب کردن، به سطح فلز، شیشه یا سفال اعمال می شود.

لعاب (Glaze): لایه یا پوشش شیشه ای که به منظور ایجاد رنگ، تزئین ضد آب کردن یا استحکام بخشی به یک بتن رسی، روی آن مالیده می شود.

خمیر شیشه ای (Firt): ماده ای ذوب یا تقریباً ذوب شده که به منظور وارد کردن اجزای ناپایدار یا حل شدنی به لایه یا میناها، ورز داده می شود.

دوغاب کاشی (Tile grout): ترکیبی رزینی یا سیمانی، مخصوص پر کردن درزها در یک کاشی کاری.

کاشی پی لایه (Promenade tile-Quarry tile): نوعی پوشش سرامیکی بی لعاب مخصوص کف، یا بنایی از رس طبیعی.

خشت خام (Adobe): آجری ساخته شده از رس و کاه، که در مقابل خوردشد خشک می شود و معمولاً در کشورهای با میزان بارندگی کم به کار می رود.

سقف

سقف (Ceiling): سقف یا لایه فوقانی داخلی یک اتاق، غالباً پوشاننده ی وجه داخلی یک کف یا بام فوقانی. (نمای داخلی سقف هم در معنای متفاوت، معادل این کلمه است).

سقف هرمی (Camp ceiling): سقفی به-قلم یک هرم ناقص.

سقف نور گذر (Luminous ceiling): نوعی سقف معلق شده از پانل های مات، به منظور پراکندن نور حاصل از روشنایی های نصب شده در بالای آن.

کام (Kerf): شیار ایجاد شده در لبه های یک قطعه ی صوت گیر؛ به منظور دریافت یک زبانه ی فرنگی یا یک عضو T شکل (سپری) از شبکه ی نگه دارنده)

سقف دامپا - مدولار (Linear metal ceiling): نوعی سیستم سقف معلق، متشکل از توارهای پاریک قازی و معمولاً دربر گیرنده ی اجزاء مدولار نور و تهویه.

سقف روژنه ای (Louvered ceiling): نوعی سقف معلق؛ متشکل از نورگیرهای چند ضلعی، به منظور حفاظت از منابع نوری صوار شده در قسمت بالای آن.

سقف معلق (Suspended ceiling): نوعی سقف معلق از یک کف یا سقف فوقانی، به منظور ایجاد فضایی برای لوله کشی ها، داکت ها، تجهیزات روشنایی یا سرویس های دیگر.

سقف مجتمع (Integrated ceiling): یک سیستم سقف معلق؛ در ترکیب با اجزای صوت گیر، روشنایی و تهویه ی هوا، در قالب یک مجموعه ی متحد.

سنگ

سنگ (Stone): تخت سنگ یا قطعه ای از تخته-سنگ، که از معدن استخراج و با کار روی آن، برای منظوری خاص، به ابعاد و شکل مورد نظر، درآمده است.

تخته سنگ (Rock): یک ماده ی معدنی جامد، که به صورت طبیعی در اثر آب و گرما شکل می گیرد و در قطعات یا توده های بزرگ یافت می شود.

سنگ رسوبی (Sedimentary rock): دسته ای از سنگ ها که یا ته نشینی رسوبات شکل گرفته است؛ مانند سنگ آهک، ماسه سنگ یا شیل.

سنگ آهک (Limestone): نوعی سنگ رسوبی که اساساً با جمع شدن بازمانده های آلی - مانند صدف ها و مرجان ها - تشکیل شده و عمدتاً متشکل از کریستال کلسیم می باشد و به عنوان یک سنگ ساختمانی و نیز در تولید آهک مورد استفاده قرار می گیرد.

سنگ دگرگون (Metamorphic rock): دسته ای از سنگ ها؛ که در اثر عوامل طبیعی، تغییراتی در ساخت، بافت یا ترکیب آنها به وجود آمده است.

سنگ مرمر (Marble): نوعی سنگ دگرگون شده از سنگ آهک باورین، عمدتاً متشکل از کلسیت یا دولومیت، با قابلیت پرداخت زیاد؛ مورد استفاده -بویژه- در معماری و مجسمه سازی، ظاهر رنگارنگ منحصر به فردی که خیلی از مرمرها دارند، به علت نحوه ی برآکنده گی و ظاهر کانی های متعدد آنها است. نام تجاری آن شامل بسیاری از سنگ های آهک فشرده و یزخی دولومیت های درشت دانه می شود.

سنگ آذرین (Igneous rock): دسته ای از سنگ ها که از تبلور ماکامای مذاب شکل گرفته است.

لوخه سنگ (Slate): نوعی سنگ دگرگونی متراکم با دانه های ریز؛ به وجود آمده از حریق فشرده شدن انواع مختلف رسوبات -مانند رس یا شیل- که قابلیت تورق خوبی در امتداد صفحات موازی، دارد.

سنگ خارا (Granite): نوعی سنگ آذرین درشت دانه ی بسیار سخت؛ اساساً متشکل از قلدسپار، کوارتز و میکا - یا دیگر کانی های رنگی. (همان گرانیت است)

رگه (Grain): بافت یا ظاهر دانه ای یک سنگ.

حجاری (Carved work): شکل های تزئینی دست ورز، در بناهای آجری یا سنگی.

سنگ قواره (Cut stone): سنگ ساختمانی برش خورده یا ماشین کاری شده برای رسیدن به یک پرداخت نسبتاً ریز.

سنگ لاشه (Fieldstone): واژه ی اطلاق شده به سنگ بست و بی پرداختی یافت شده در سطح یا در خاکه وقتی که در ساختمان - مثلاً در خشکه چینی - به کار می رود.

سنگ تمام تراش (Dressed stone): سنگی که برای ایجاد شکل مطلوب و جوهی صاف، روی آن کار شده است.

سنگ بادپر (Pitch-faced stone): اشاره به سنگی که تمام لبه های آن در یک صفحه برش خورده و وجود آن با یک کلتک به صورت ناصاف تراش خورده است.

چفت (Draft): خدا یا نوار قلم کاری شده در لبه ی یک سنگ، برای راهنمایی سنگ تراش در صاف کردن سطوح.

سیستم آتش یادی

ایمنی آتش سوزی (Fire safety): تمهیداتی که برای جلوگیری از آتش سوزی یا کمینه کردن تلفات جانی یا خسارت های مالی ناشی از آن، در نظر گرفته می شود، شامل محدود کردن بارها و خطرات آتش، محدود کردن گسترش آتش یا اجرای ساختمان به صورت آتش باد، استفاده از سیستم های آتش نشانی و آتش یابی، تمهید ی سرویس های آتش نشان مناسب، و آموزش کارکنان ساختمان در زمینه ی ایمنی آتش سوزی و شیوه تخلیه.

آتش بند (Fire proofing): هر یک از مصالح کوناگون - مانند بتن، گچ یا الیاف شیشه - که در ساخت یک سیستم یا عضو سازه ای مقاوم در برابر آسیب دیدگی یا خراب شدن در اثر آتش، به کار می رود.

خطر آتش سوزی (Fire hazard): هر شرایطی که احتمال آتش سوزی را افزایش داده؛ ممانعی برای دسترسی به تجهیزات آتش نشانی ایجاد کرده، و یا گریز از اماکن را در هنگام آتش سوزی به تأخیر می اندازد.

قابل احتراق (Combustible): صفت اطلاق شده به مصالح قابل محترق شدن و سوختن.

آتش یاد (Fire resistive-Fire-rated): صفت اطلاق شده به مصالح، مجموعه، یا ساختمانی با شدت آتش یادی لازم برای کاربری مربوطه اش.

نقطه اشتعال (Flash point): کمترین دمای که در آن، یک مایع قابل احتراق به قدر کافی بخار تولید می کند تا در صورت قرار گرفتن در برابر شعله، در دم مشتعل می شود.

آژیر آتش (Fire alarm): سیستم الکتریکی نصب شده در یک ساختمان، مخصوص آژیر کشیدن به هنگام تحریک شدن به وسیله یک سیستم آتش یابی.

دسترسی خروجی (Exit access): آن بخشی از یک مجموعه تشکیلات خروجی منتهی به یک دررو (Exit) - آیین نامه های ساختمانی، حداکثر میزان فضای طی شده تا رسیدن به یک دررو و حداقل فاصله ی بین درروها - در صورت نیاز به دو یا چند دررو- مشخص می کنند.

بار انسانی (Occupant load): کل تعداد نفراتی که ممکن است در هر لحظه، یک ساختمان یا بخشی از آن را اشغال کنند که یا تقسیم سطح کف اختصاص یافته به یک کاربری ویژه- برحسب فوت مربع- بر تعداد نفرات مجاز مربوطا به آن کاربری به دست می آید.

شومینه (Chimney): سازه ی قائم غیر قابل احتراق در بر گیرنده ی دودکشی- که دود و گازهای ناشی از آتش یا اجاق، از طریق این دودکشی به بیرون منتقل شده و به وسیله آن

کوران (Draft): جریان هوا در هر فضای محصور -مثلاً در یک اتاق، دودکش یا اجاق- که به وسیله اختلاف دمایی یا فشاری ایجاد می شود.

شیشه

شیشه (Glass): ماده سخت، شکننده و معمولاً شفاف یا نیمه شفاف، به دست آمده از طریق ذوب کردن سیلیس به همراه یک کاذآور و یک تثبیت کننده، تا رسیدن به توده ای که در اثر سرد شدن - بدون این که تبلوری صورت گیرد - حالتی صلب به خود می گیرد.

عایق پندی شده (Insulating): واحد شیشه ای متشکل از دو یا چند جام شیشه که با فاصلاتی هوا یا گاز درزبندی شده، از هم جدا شده اند.

جاذبه (Emissivity): توانایی نسبی یک سطح در انتشار اشعه ی گرمایی که نسبت به یک سطح سیاه- در همان دما- سنجیده می شود. (هر جسم، پس از برخورد اشعه ی خورشید یا آن، بعضی طول موج ها را گرفته و به صورت اشعه ی گرمایی بازتاب می شود).

چند لایه (Laminated): دو یا چند لایه از شیشه ی تخت که تحت اثر حرارت و فشار، به لایه هایی میانی از جنس رزین بوتیرال پلی وینل- که در اثر شکسته شدن شیشه، قطعات حاصل را نگه می دارد- چسبیده اند.

پوتونه (Putty): ترکیبی از روغن پرزک و پودر سنگ آهک که در حالت تازه، خمیری بوده و برای محکم کردن شیشه در قاب پنجره و صاف کردن زدگی ها در یک کار چوبی، به کار می رود.

شیشه کاری (Glazing): قاب ها با جام هایی از شیشه یا دیگر مصالح شفاف، که برای قرار گرفتن در چهارچوب ها- مثلاً در پنجره ها، درها یا آینه ها- آماده شده اند.

روار (Glazing bead): ابزار چوبی یا نیم رخی فلزی، که برای نگه داشتن یک قاب شیشه در محل خود در لبه ی آن بسته می شود.

صفحه

صفحه (Plate): نوعی سازه ی صلب، صفحه ای و معمولاً یکپارچه که بارهای وارده به خود را در سیری چند سوبه پخش می کند؛ به نحوی که نیروها جهت رسیدن به تکیه گاه ها، کوتاه ترین و سخت ترین (برای بیشترین سختی) مسیرها را طی می کند.

صفحه یکسره (Continuous plate): (همانند تیر یکسره)؛ صفحه ای که به عنوان یک واحد سازه ای در جهت مورد نظر (همان جهتی که صفحه یکسره است) روی سه یا چند تکیه گاه استناد یافته است. لنگرهای خمشی ایجاد شده در یک صفحه ی یکسره، در مقایسه با لنگرهای خمشی ایجاد شده در تک تک قطعه های چنانا از هم آن صفحه که به صورت صفحه ی ساده عمل می کنند، کوچکتر است.

صفحه تا شده (Folded plate): نوعی سازه ی صفحه ای، مشکل از المان های نازک و عمیق (یا نسبت طول به عرض کمتر از یک حد مشخص) که در طول لبه های خود به صورت صلب به هم متصل می شوند و زوایای تندی ایجاد می کنند تا یکدیگر را در مقابل کنش جانبی تقویت کنند. سختی حاصل برای سلب مقطع، امکان پوشاندن دهانه نسبتاً بزرگ را به یک صفحه ی ناشده می دهد. (به آن صفحه ی منکسر یا چین دار هم می گویند)

آج (Rib): دندنه های ایجاد شده در صفحه به دلیل کاهش جرم صفحه و سبک تر کردن آن.

شبکه اریب (Skew grid): نوعی سازه ی شبکه ای از تیرها یا خراباهای تحت که به منظور مواری بودن دهانه و سختی آنها به صورت مایل به طرف اتساع مستطیل اصلی گسترش می یابند. دهانه های کوچک تر در گوشه ها باعث سختی اضافی می شود.

خرپای فضایی (Space frame): یک قاب سه بعدی ساختمانی، مبتنی بر صلبیت مثلث و مشکل از المان های خطی- که تنها تحت تاثیر بار محوری فشاری یا خمشی قرار دارند. به سان ساده ترین واحد فضایی یک خرابای فضایی، یک چهار وجهی است یا چهار گره و شش عضو سازه ای. صفحات، در مورد خراباهای فضایی هم، چشمه ی باربر باید مربع یا نزدیک به مربع باشد تا از رفتار دو طرفه آن اطمینان حاصل شود.

سازه شبکه ای (Grid structure): شبکه ای از تیرهای متقاطع - که در محل برخوردشان به صورت صلب به یکدیگر متصل شده اند- و بار وارده را در دو جهت براساس خواص فیزیکی و ابعاد تیرها، پخش می شود. تمام تیرها در تحمل یک بار از طریق ترکیب خمشی و پیچشی شرکت می کنند. اگر دو تیر عمود بر هم، یکسان باشند، یک بار وارده را به صورت مساوی در خمشی تقسیم می کنند؛ اما در صورت متفاوت بودن طول ها، تیر کوتاه تر به جهت نسبت عکس خطی بین سختی یک تیر و توان سوم طول و نیز چون که یک بار، عموماً از سیربی با کمترین مقاومت، به تکیه گاه ها منتقل می شود قسمت بیشتری از بار را تحمل می کند. به طور مثال اگر نسبت دهانه ی دو تیر ۱:۲ باشد، نسبت سختی آنها ۱:۸ است. در نتیجه تیر کوتاه تر $\frac{8}{9}$ کل بار را تحمل می کند. مقاومت پیچشی قیرها در مقابل پیچش ناشی از خمشی نیروهای متعامد سختی شبکه را افزایش می دهد.

المان سقفی (Lamella): هر یک از المان های نسبتاً کوتاه چوبی، فلزی یا از جنس بتن مسلح که یک سقف تکه ای را ایجاد می کند.

صوت

صوت (Sound): احساس تحریک شدن در اندام های شنوایی، در اثر انرژی شعاعی مکانیکی، که به صورت موج های طولی فشرده در هوا یا واسطه ی دیگر، انتشار می یابد.

موج (Wave): آشفتگی یا نوسان انتقال دهنده ی انرژی از نقطه ای به نقطه ای دیگر در محیط یا فضا - به طول بیش رونده و بدون حرکت این نقاط؛ مانند انتشار صوت یا نور.

تواتر (Frequency): تعداد چرخه ها (سیکل) ی یک موج یا نوسان در واحد زمان. {همان «فرکانس» است}

فرکانس درکی گوش (Pitch): فرکانس غالب یک صوت که گوش انسان می تواند درک کند.

شنوایی (Hearing): احساس درک صوت؛ شامل کل ساز و کار گوش داخلی، میانی و بیرونی و نیز عملیات عصبی و مغزی، که عملیات فیزیکی را به سیگنال های با معنی تبدیل می کند.

آستانه دردناکی (Threshold of pain): میزان شدت صوت (معمولاً حدود ۱۲۰ دسی بل) به طوری که در گوش انسان احساس درد ایجاد می کند.

خستگی شنوایی (Auditory fatigue): خستگی جسمی یا روانی ناشی از مواجهه ی طولانی با صداهای بلند.

شنوایی (Audio): احساس درک صوت.

بلندی (Loudness): عکس العمل مغزی به صوت، که نشان دهنده ی بزرگی احساس شنیداری ایجاد شده در اثر دامنه ی یک موج صوتی است.

شدت (Intensity): نرخ جریان صوتی در محیط؛ قابل بیان برحسب وات بر متر مربع.

اکوستیک (Acoustic): شاخه ای از فیزیک که پدیده‌ی تولید، کنترل، ارسال و دریافت و اثرات صوت می پردازد (امادل فارسی آن «آوا شنودی» است)

صدایگیر (Sound proof): مانع در مقابل صوت قابل شنیدن.

نرخ میرایی (Decay rate): نرخ کاهش سطح فشار صوت بعد از توقف منبع آن، که معمولاً برحسب دسی بل بر ثانیه بیان می شود.

پژواک (Reverberation): پایداری صوت در یک فضای بسته، به جهت انعکاس چندگانه ی صوت پندار توقف منبع آن.

مستقیم (Direct): صوت هوابی که مستقیماً از منبع به شنونده می رسد. گوش انسان، در یک اتاق همیشه پیش از شنیدن صدای انعکاس یافته، صدای مستقیم را می شنود یا کاهش شدت صوت مستقیم، اهمیت صوت انعکاس یافته بیشتر می شود.

انعکاس (Reflect): برگشتن صوت به واسطه برخورد با سطح سخت.

طنین یا لرزش (Flutter): انعکاس متوالی ناشی از انعکاس مرتب امواج صوتی بین دو سطح موازی، با زمان کافی بین هر انعکاس - به طوری که شنونده بتواند سیگنال های مجزا و گسسته را درک کند. (به آن طنین هم می گویند)

انکساری (Diffracted): امواج صوتی هوابی که توسط مانعی در مسیرشان انکسار یافته اند.

تمرکز یافتن (Focusing): هم گرایی امواج صوتی انعکاس یافته از یک سطح مقعر.

تداخل (Interference): پدیده ی ترکیب شده ی دو موج نوری یا صوتی - یا فرکانس برابر، و تقویت یا خنثی کردن همدیگر. دامنه ی موج حاصل، برابر است با جمع جبری یا برداری دامنه ی امواج ترکیب شده.

طراحی

طراحی (Design): ابداع و سازمان دهی عناصر صوری، در یک اثر هنری.

فرم (Form): شکل و ساختار یک چیز، به گونه ای که از ماده یا مصالح اش باز شناخته می شود.

هندسی (Geometric): ترکیبی از اشکال و فرم هایی که مشابه یا- یا به کار گرفته شده ی- عناصر راست خط یا خمیده خط خالص هندسی می باشند.

توده (Massing): ترکیب یکپارچه ی اشکال دو بعدی یا احجام سه بعدی؛ بویژه نمونه ی دارای- یا القا کننده ی- احساس وزن، تراکم؛ و بزرگی- (حجم کلی، معادل دیگر آن است).

شکل (Shape): نمای کلی یا شکل بندی سطح یک فرم خاص یا تصویر، فرم، معمولاً دلالت بر اصل انسجام بخشی به یک کل دارد و اغلب مشتمل است بر احساسی از توده یا حجم، در حالی که شکل؛ نمایی کلی را- یا تأکید بر مساحت یا توده ی محصور- تداعی می کند.

الحاقی (Additive): {آنچه} از طریق افزودن یا انسجام بخشی- که اغلب هویت جدیدی را در پی دارد- متمایز یا ایجاد شده است.

کاهشی (Subtractive): {آنچه} از طریق جابجایی یک جزء یا قسمت- بدون از بین بردن درک- متمایز یا ایجاد شده است.

خط (Line): لبه یا حدمرزی یک شکل (ضلع)

مفصل بندی (Articulation): یک روش یا طریقه ی اتصال، که اجزای یکپارچه شده را در ارتباط با یکدیگر؛ آشکار، متمایز و بی ابهام می سازد.

الگو (Pattern): یک طرح هنری یا تزئینی- بویژه نمونه ی دارای آرایش عناصر ویژه- که به عنوان یک واحد، در نظر گرفته می شود و می تواند یک ایده را به وسیله ی یک جزء، ارائه دهد. (انگاره، معادل دیگر آن است)

کالبد (Fabric): استخوان بندی یا ساختار بنیادین اجزای متصل شده به هم.

بافت (Texture): ساختار ویژه داده شده به یک سطح یا جسم به وسیله ی اندازه، شکل، آرایش عناصر و تناسب اجزای آن.

ساختار (Structure): سازمان دهی عناصر یا اجزا در یک سیستم پیچیده به گونه ای که مشخصه ی عام کلیت، بر آن حاکم باشد. (سازه، معادل دیگر آن است)

نقشه کشی (Parti): طرح مقدماتی یا ایده ی اساسی برای یک طراحی معماری؛ که از طریق یک دیاگرام (نمودار) ارایه می شود.

ترکیب بندی (Composition): سامان دهی اجزا و عناصر به سوی تناسب و روابط صحیح و منطقی، به گونه ای که کلیت یکپارچه ای را شکل دهند. {ترکیب هنری هم به کار می رود}

وحدت (Unity): حالت یا کیفیت ترکیب شدن، تا رسیدن به یک واحد؛ همانند انتظام عناصر در اثری هنری که یک واحد کلیت هماهنگ را تشکیل داده و یا یکانگی تاثیر را ارتقاء می بخشد. {انسجام؛ معادل دیگر آن است}

یک شکلی (Uniformity): حالت یا کیفیت همسان همگن، یا منظم بودن.

همگن (Homogeneous): یک شکل، در سرتاسر ساختار به ترکیب یافته از اجزایی که همگی دارای ماهیت یا سرشت یکسان باشند.

منظم (Regular): فرم یا آرایش یافتن به صورت یک شکل یا یکدست. {یکدست؛ معادل دیگر آن است}

یکنواختی (Monotony): حالت یا کیفیت فقدان تنوع.

تنوع (Variety): حالت یا کیفیت دارا بودن فرم ها، نمونه ها، یا مشخصه های متنوع یا گوناگون.

ناهنجاری (Anomaly): عدول از فرم، نظم یا آرایش عناصر نااهنجار.

نکته (Point): ایده اصلی، جزء ضروری، یا مشخصه ی بارز یک روایت یا مفهوم. {موضوع اصلی یا اصل مطلب؛ معادل های دیگر آن است}

برجسته (Salient): {مورد} چشمگیر یا آشکار. {«بارز» و «شاخص» هم می توان گفت}.

مجاورت (Proximity): نزدیکی از لحاظ مکان، نظم یا وابستگی.

آشفتگی (Chaos): حالت بی نظمی یا اغتشاش محض.



آکادمی تخصصی معماری

راستا (Direction): خطی که در امتداد آن، یک چیز - یا اشاره به نقطه ای که به سمت آن جهت گیری شده - حرکت نشانه گیری، یا میل می کند.

توازن (Equilibrium): حالت سکون یا موازنه میان عناصر متضاد یا نیروهای مخالف.

حرکت (Movement): کیفیت یا مشخصه موزون (rhythmic) از یک ترکیب بندی، که به وسیله ایما و اشاره (gesture)، و با از طریق روایا عناصر ساختاری، جنبش را القا می کند.

محور (Axis): خطی مستقیم که عناصر موجود در یک ترکیب، به منظور اندازه گیری یا تقارن نسبت به آن سنجیده می شوند.

تقارن (Symmetry): آرایشی یا تناسب خوشایند یا هماهنگ اجزا یا عناصر؛ در یک طرح یا ترکیب.

تسلسل (Concatenation): زنجیره ای از اشیا یا وقایع به هم پیوسته یا هم پیوند.

تناسب (Proportion): رابطه ی قیاسی، متناسب یا هماهنگ یک جزء با جزء دیگر یا با کل؛ یا در نظر گرفتن بزرگی، کمیت یا درجه.

دسترسی (Access): توانایی، آزادی یا اجازه برای رشح، ورود یا کاربری.

پساواایی (Haptic): {آنچه} مربوط به - یا مبتنی بر - حس لمس کردن است.

بوایی (Alfactory): {آنچه} مربوط به - یا مبتنی بر - حس بوییدن است.

اجرا (Implement): قلمی کردن تکمیل {یک چیز}، به وسیله یک نقشه یا طرز عمل معین.

ارتباط (Communicate): بیان کردن، انتقال دادن و تبادل افکار، اطلاعات یا موارد مشابه؛ از راه نوشتن؛ گفت و گو و یا از طریق نظام مشترکی از علائم و نمادها - خصوصاً با یک روش واضح و آسان فهم.

پیشنهاد (Proposal): آرایه ی نقشه؛ به منظور بررسی، تصویب یا اجرای آن.

پیش طرح (Draft): نسخه مقدماتی یک نقشه یا طرح.

آمایش (Preparation): جمع آوری، یا تجزیه و تحلیل اطلاعات مربوطه (به موضوع)، و وضع مقاصد و معیارها: برای (رسیدن به) یک راه حل مقبول.

کارکرد (Function): عمل طبیعی یا مناسبی که برای یک چیز، لحاظ شده، قابلیت یافته و یا وجود دارد. (عملکرد، معادل دیگر آن است.)

رفاه (Amenity): هر مشخصه ای که آسایش، راحتی یا لذت را فراهم کرده یا افزایش دهد.

صرفه جویی (Economy): یا کار بردن - همراه با مدیریت - سنجیده، مقتصد و کارآمد منابع (= اقتصادی)

فرض (Datum): قسبه یا طرح پیشنهادی مفروض، ارایه شده - و در غیر اینصورت، تعیین شده - که بر مبنای آن نتیجه گیری یا تصمیم گیری صورت می گیرد.

ملاک (Criterion): استاندارد، قاعده یا اصلی که داوری یا تصمیم، مبتنی بر آن است. (معیار، معادل دیگر آن است.)

منطق (Reason): استدلال یا قدرت درک، استنباط یا فکر کردن، به روشی منطقی و عقلانی.

تجسیم (Visualize): شکل دادن یا فراخوانی انگاره ای ذهنی. (تصور، معادل دیگر آن است.)

اصل (Principle): قانون، حقیقت یا فرض بنیادی و جامع تعیین کننده ی، عمل، رویه یا سامان دهی.

جنبه (Aspect): راهی که در آن چیزی ممکن است، بازبینی یا ملاحظه شود. (حیث وجه و یا جهت، معادل های دیگر آن است.)

مفهوم (Concept): انگاره ی ذهنی - یا - قاعده سازی آنچه که هست یا باید باشد؛ بویژه ایده تمهیم یافته از مشخصه ها یا نمونه های ویژه.

گمان (Speculation): تمهیم یا تعامل منتج از مدارک ناقص یا غیر قطعی، روی یک موضوع یا ایده. (حدس، معادل دیگر آن است.)

عایقکاری رطوبتی

WWW.MEMARICO.COM

عایقکاری رطوبتی (Moisture protection): محدود کردن جریان یا عبور آب یا بخار از یک بخش یا جزء ساختمانی.

لایه تم پند (Vapor retarder): ماده ای با شدت نم بری پایین- مانند ورق یا پرده ای نازک پلاستیکی - که جهت کند کردن انتقال رطوبت از محیط درونی به نقطه ای که می توان به آن معیار به آب تبدیل شود، در یک بخش ساختمانی نصب می شود.

شدت نم بری (Permeance): شدتی زمانی، که بخار آب در آن، و تحت اختلاف فشار واحد، از واحد سطح ماده ای با ضخامت مشخص، انتقال می یابد.

نم بری (Damp proofing): کار کردن روی یک سطح بتایی یا پستی به منظور کاهش جذب آب یا نفوذ بخار آب؛ با اعمال یک لایه ی آب بند یا با استفاده از یک افزودنی مناسب.

اندود محافظ (Parget): اندودی تازک از ملات سیمان، برای جاف کردن یک سطح بتایی خشن یا برای درزبندی یک دیوار بتایی- در برابر رطوبت. (در بین اهل فن، به این اندود «پلاستر» گفته می شود.)

بتونه درز گیر (Mastic): از یک از انواع مختلف مصالح آماده ی خمیری شکل حاوی مصالح قیری؛ که به عنوان یک چسب یا درزگیر مورد استفاده قرار می گیرند. («ماستیک» معادل بسیار رایج تری است)

بخار (Vapor): گازی که در زیر دمای بحرانی اش قرار داشته باشد. (دمای بحرانی، دمایی است که در دماهای بالاتر از آن، نمی توان یک گاز را در اثر فشار به مایع تبدیل کرد.)

جریان (Migration): حرکت بخار آب از میان یک واسطه ی متخلخل - در اثر وجود اختلاف در فشار و دمای بخار (موجود در یک طرف واسطه نسبت به طرف دیگر)

شبنم- میعان (Condensation): مایع حاصل از کاهش (حجم) یک بخار یا یک ترکیب بخاری؛ مثلاً آبی که در صورت وارد شدن هوای نسبتاً مرطوب یا سطحی در دمای مساوی یا- یا کمتر از- نقطه شبنم هوا شکل می گیرد. (این واژه، به فرایند تبدیل بخار به مایع نیز اطلاق می گردد؛ که در این حالت، معادل فن میعان است)

تمرق (Sweating): جمع شدن رطوبت هوای اطراف، روی یک سطح - در اثر میعان

کپک (Mildew): تغییر رنگ ناشی از مواد قارچی؛ مانند حالتی که روی یک سطح در معرض رطوبت ظاهر می شود.

زهکشی سنی (Gravel drain): لایه ای از شن یا سنگه های شکسته ی پر کتده ای که به منظور تضمین زهکشی مناسب آب زیرزمینی- در عین اینکه از ورود و جریان یافتن رسوبات و لای ها، جلوگیری شود، اجرا می شود.

حصیر زهکشی (Draining mat): نوعی مصالح دو بخشی، مخصوص زه کشی آب زیر زمینی- مثلاً از جلوی یک شالوده یا دیوار حایل- مشکل از یک هسته حصیری مصنوعی- که در یک یا هر دو طرف آن، توری صافی قرار دارد.

توری صافی (Filter fabric): نوعی شبکه ی یافته شده ی ژئوتکستایل که به آب اجازه می دهد آزادانه به یک محیط زهکشی زیرزمینی وارد شود، ولی از ورود ذرات زیر خاک - و در نتیجه مسدود شدن مجموعه- جلوگیری می کند.

چین ورق (Tag): توری از ورق که چین خورده و به عنوان یک گوه - جهت نگه داشتن ورق درزپوش (فلاشینگ) در یک درز بنایی - مورد استفاده قرار می گیرد.

هم پوشی (Passina): مقدار فاصله ای که به برکه های ورق درز پوش (فلاشینگ)، با یکدیگر هم پوشانی می کنند.

ورق درز پوش (Flashing): قطعاتی از فلز ورقه ای یا دیگر مصالح نائزولوا که برای جلوگیری از ورود آب باران از یک کتج یا درز به یک ساختمان، تقب می شود. (در بین اهل قن، معادل «فلاشینگ» بسیار رایج تر است)

موئینگی (Capillarity): تبلوری از کشش سطحی که در اثر آن، بزرگتر بودن پیوستگی یک جامد- نسبت به چسبندگی داخلی خود مایع- باعث بالا رفتن مایع از یک سطح قائم می شود.

کشش مایع با موئینگی (Wick): کشیدن یک مایع با استفاده از جاذبه ی موئینگی.

لایه نم بند (Damp course): لایه ای افقی از جنس مصالح نائزولوا، که برای جلوگیری از صعود موئینی رطوبت از زمین یا از لایه های زیرین، در یک دیوار بنایی کار گذاشته می شود.

درز گیر (Joint sealant): هر یک از انواع مختلف مواد گران رویی که به داخل یک درز ساختمانی، تزریق شده و پروانده می شود تا ماده ای انعطاف پذیر - که به سطوح مجاور بچسبد و درز را در مقابل ورود آب و هوا عایق بندی کند- شکل بگیرد.

درز انفصال (Isolation joint): درز جداکننده دو بخش، امکان حرکت نسبی یا نشست وجود داشته باشد.

درز انقباض (Contraction joint): نوعی درز بین دو بخش یک سازه که برای جبران انقباض هر یک از این دو بخش، طراحی شده است. (بنی امکان انقباضی در هر یک از دو بخش مذکور را، فراهم می کند.)

دور کنترل (Control joint): تیار یا فاصله ی پیوسته ایجاد شده دی حین قالب بندی- و یا به وسیله اهر کشی یا ابزار زنی- در یک ساختمان بتابی یا بتی، مخصوص ایجاد یک حلقه ی ضعیف- و در نتیجه- تعیین محل و میزان ترک خوردگی ناشی از افت خشک شدن یا تنش های حرارتی.

دور انبساط (Expansion joint): نوعی دور بین دو بخش یک ساختمان یا سازه، که بدون آسیب رسیدن به هر از این دو بخش، انبساط حرارتی و رطوبتی در آن صورت می گیرد. درزهای ساختمانی به عنوان دور انفصال و دور کنترل هم عمل می کنند.

غشا

غشا (Membrane): سطحی نازک و انعطاف پذیر، که بارها را عمدتاً از طریق ایجاد تنش های کششی، تحمل می کند.

سازه چادری (Tent structure): سازه ی غشایی، که به نیروهای خارجی وارد بر آن تنیده می شود (نه به مفهوم پیش تنیدگی در میخ پتن) به نحوی که تحت کلیه شرایط بارگذاری قابل پیش بینی، کاملاً سفت و محکم ایستاده است. یک سازه ی غشایی، برای جلوگیری از نیروهای کششی بیش از حد، باید از جهت های مختلف، انتخابهای نسبتاً تنیدی داشته باشد.

سازه توری (Net structure): نوعی سازه ی غشایی که توسط فشار هوای فشرده، در حالت کشش قرار گرفته و پایدار شده است.

سازه متکی بر هوا (Air-supported structure): نوعی سازه ی پنوماتیک؛ مشکلی از یک غشای منفرد که با فشار هوای داخلی - که کمی بیشتر از فشار معمول اتمسفر است- نگه داشته شده و به طور مطلق، برای جلوگیری از خروج هوا، در طول محیط اش مهار و درزبندی شده است. در محل ورودی ها برای حفظ فشار داخلی، هواگیرهایی (Air locks) لازم است.

سازه باد شده (Air-inflated structure): نوعی سازه پنوماتیک تحمل شده به واسطه ی هوای فشرده شده ی داخل اجزای ساختمانی باد شده، که برای تحمل بار، به فرمی سستی شکل داده شده است، در حالی که هوای موجود درفضای محصور شده ی ساختمان در همان فشار اتمسفر معمولی باقی می ماند. تمایل یک سازه ی دو غشایی به برآمده شدن در قسمت میانی، به وسیله یک حلقه ی فشاری یا با کلاف ها یا دیافراگم های داخلی، مهار می شود.

فلز

یوسته (Scale): اکسیدی که در دمای بالا به شکل پوسته ای بر سطح فلز تشکیل می شود.

شمشه (Ingot): توده ای از فلز؛ ریخته شده به شکلی مناسب جهت انبار و حمل و نقل اسان، قبل از اعمال فرایندهای بعدی.

تیرید (Quench): سرد کردن سریع یک فلز گرم شده، از راه فرو بردن آن در آب؛ به منظور افزایش سختی اش.

شمشه (Bloom): میله ای فولادی که با کاهش ضخامت یک شمش به ابعاد مناسب - برای نورد پدی - بدست می آید.

شمشال (Billet): میله فولادی باریک و عموماً چهار گوش؛ که از یک شمش یا شمشه - از راه آهنکزی یا نورد - به دست می آید.

نورد گرم (Hot roll): نورد فلز در گرمایی به حد کافی بالا - جهت تبلور مجدد آن.

ریخته گری (Casting): فرایند یا محصول فرایند شکل دادن به یک ماده از طریق ریختن آن به داخل یک قالب. فلزی، جهت اعمال شکل یا فرمی خاص به آن.

قالب (Mold): محفظه ای مجوف مخصوص دادن شکلی معین به ماده ی مذاب یا خیسری شکل.

آهنکزی (Forge): روند شکل دادن فلز از راه گرم کردن و چکش کاری آن.

نورد سرد (Cold roll): نورد فلز در دمای پایین تر از دمای تبلور مجدد، جهت افزایش استحکام کششی و یا بهبود پرداخت سطح آن.

فلز (Metal): هر یک از اعضای دسته ای از عناصر {شیمیایی}؛ مانند طلا، نقره یا مس که همه آنها - در حالت جامد - بلورین می باشند و مشخصه ی اصلی اکثر آنها عبارت است از مات بودن، چکش خواری، رسانایی الکتریکی و داشتن جلایی منحصر به فرد - وقتی که تازه شکسته شده اند.

تبلور مجدد (Recrystallize): به دست آوردن یک، ساختار دانه ای جدید - یا بلورهای جدید، در اثر تغییر شکل پلاستیک (خمیری) برای مثال، هنگام کار کردن روی فلز پس از داغ کردن آن.

فلز آهنی (Ferrous metal): فلز متشکل از آهن به عنوان عنصر اصلی آن.

آهن (Iron): عنصری فلزی چکش خوار، شکل پذیر و چسبیده به آهن ربا؛ یا ظاهر سفید - تیره ای که از آن چدن خام و فولاد ساخته می شود علامت اختصاری آن.

آهن خام (Pig iron): آهن خام که از کوره بلند استخراج و به صورت شوشه ریخته می شود تا برای تبدیل بعدی به چدن، آهن شکل یافته و یا فولاد آماده باشد.

آهن خالص (Wrought iron): آهن چقرمه (tough)، چکش خوار و نسبتاً نرم، با قابلیت جوشکاری و آهنکاری آسان، و ساختاری الیافی شامل تقریباً ۲ درصد کربن و درصد کمی سرباره ی توزیع شده به صورت پکتوات. «همان آهن کار شده» است.

فولاد (Steel): هر یک آلیاژهای گوناگون آهن اساس، با کربنی کمتر از چدن و بیشتر از آهن خالص؛ دارای استحکام، سختی و خاصیت ارتجاعی متغیر براساس ترکیب و عملیات حرارتی.

ذوب کردن (Smelt): ذوب کردن یا گداختن کانه، جهت جلاسازی اجزای فلزی آن.

چدن چکش خوار (Malleable cast iron): چدنی که تا تبدیل کربن آن به گرافیت (آزاد) یا حذف کامل آن، تحت عملیات تاب گیری (آنیلینگ) قرار گرفته است.

آلیاژ (Alloy): ماده ای مشکل از دو یا چند فلز، یا یک فلز و یک غیر فلز؛ که مثلاً یا ذوب یا رسوب الکترولیتی، کاملاً با هم مخلوط شده اند.

کوره بلند (Blast furnace): کوره ی بزرگ، قائم مخصوص ذوب آهن از سنگ معدن (کانه)؛ که در آن، با ورود جریان پیوسته ی هوا محفظه ی سوخت، احتراقی تشدید می شود.

سرباره (Cinder-Slag): ماده ای شیشه ای که به عنوان پسی مانده، از ذوب یک سنگ معدن فلزی به جای می ماند.

زنگ (Rust): پوشش ترد قرمز رنگ که بر سطح آهن بویژه هنگامی که در معرض رطوبت و هوا قرار گیرد تشکیل می شود و اساساً شامل اکسید آهن هیدراته شده ای است که در اثر اکسیژن به وجود آمده است.

روکش کردن (Cladding): فرایند پیوند یک فلز دیگر، معمولاً محافظت فلز داخلی از خوردگی، یا محصول این فرایند.

روی (Zinc): عنصر فلزی نرم، با ساختمان کریستالی و رنگ سفید مایل به آبی، که در روی پوشانی آهن و فولاد و تولید آلیاژهای دیگر به کار می رود. عملیات شیمیایی آن: Zn

حلیبی (Tinplate): صفحات نازک آهن یا فولاد آب کاری شده یا قلع، جهت مقاوم شدن در برابر اکسیداسیون.

قلع (Tin): عنصر فلزی درختان یا دمای ذوب پایین، رنگ سفید مایل به آبی و خاصیت چکش خوری و نرمی در دمای معمولی. کاربرد آن در آب کاری و تولید آلیاژهای و لحیم کاری نرم می باشد. علامت شیمیایی آن: Sn

خوردگی (Corrosion): نابودی تدریجی فلز در اثر واکنش شیمیایی؛ مثلاً هنگام قرار گرفتن در معرض هوا، رطوبت یا سایر خوردنده ها.

نیم رخ بال پهن (Wide flange shape): یک مقطع فولادی ساختمانی با نورد گرم و شکل شبیه به H و بالهای موازی؛ که به صورت یک W که به دنبال اش لانه و وزن عضو می آید، نمایش داده می شود.

ناودانی (Channel): نیم رخ فولادی U شکل که با نورد گرم تولید می شود.

نیشی (Angle iron): یک نیم رخ فولادی ساختمانی با نورد گرم، به شکل L که به صورت L- و به دنبال آن، ملول هر ساق و ضخامت شان - نمایش داده می شود.

نیشی دو بال مساوی (Equal leg angle): نوعی نیشی با ساق های مساوی.

سپری (Tee bar): یک میله فلزی نورد شده با سطح مقطعی T شکل.

میله (Bar): قطعه ای ملویل و توپر از جنس فلز، بویژه مواقعی که سطح مقطع آن به صورت مربع، مستطیل یا دیگر مقاطع ساده باشد.

مقطع توخالی (Tubing): شکل توخالی از فولاد ساختمانی با سطح مقطع مربعی، مستطیلی یا دایره ای.

ورق (Plate): برگه یا تکه ای تخت و نازک از جنس فلز؛ با ضخامت یکسان در تمام تقاطع.

ورق آجدار (Checkered plate): نوعی ورق فولادی یا چدنی، با نقش لانه زنبوری، {به آن «ورق شطرنجی» هم می گویند}

تور سیمی (Wire cloth): یک شبکه سیمی بافته شده (نه جوش شده) که در سرندها، الک ها یا موارد مشابه، استفاده می شود.

مش (Mesh): تعداد خانه (گشودگی) های موجود در طول ۱ اینچ از یک تور سیمی (نشانه آن در نوشته های علمی، # می باشد).

پال (Flange): یک - یا یک جفت- لپه ی پهن که برای تقویت یا افزایش سختی یک نیم رخ سازه ای، با زاویه ای قائم (نسبت به جزء اصلی، یعنی جان) از لبه های آن بیرون زده است.

جان (Web): جزء اصلی و لازم یک تیر؛ که بین دو جزء موازی پهن تر دیگر - مثلاً پال های یک نیم رخ سازه ای - اتصالی صلب و یک دست ایجاد می کند.

تیر آهن (Steel beam): تیر مشکل از یک نیم رخ فولادی ساختمانی ساده یا مرکب.

تیر لانه زنبوری (Castellated beam): تیر فولادی ساخته شده از طریق بریدن جان یک نیم رخ پال پهن به صورت زیگزاگ در طول جان، و سپس جوش کردن هر دو نیمه به هم، در قسمت برآمده که نتیجه ی کار، افزایش عمق مقطع، بدون هیچگونه افزایشی در وزن خواهد بود.

نبشی اتصال (Angle clip): یک نبشی کوتاه، مخصوص اتصال اعضای سازه ای که یکدیگر را به صورت متعامد قطع می کنند. «نبشی نگه دار» هم - که در اتصال تیر به ستون، روی پال فوقانی قرار می گیرد- زیر مجموعه ای از «نبشی اتصال» است؛ به همین دلیل: این واژه به این نوع نبشی هم اطلاق می شود.

قید (Lacing): عضو یا اعضای از تیشه ها یا پال های یک ستون، شاه تیر یا پشت بند فولادی مرکب (مثلاً ستون دوتایی) را با هم متحد و یکپارچه می کند. «بست» هم معادل دیگر آن است، البته باید توجه داشت که این کلمه، به قیدهای چپ و راست اطلاق می شود و به قیدهای افقی Batten می گویند.

احیا (Reduction): فرایند زدودن عوامل غیر فلزی از فلزات، برای مثال، روش الکتریکی مورد استفاده در استخراج آلومینیوم از البوین.

برنج (Brass): هر یک از آلیاژهای متنوع مشکل از مس و روی، مخصوص ساختمان پنجره، زهولرهای ریلی و یراق آلات پرداخت شده، آلیاژهای برنجی ممکن است نام برنز را هم به دنبال داشته باشند؛ نظیر برنز معماری.

فلز غیر آهنی (Nonferrous metal): هر فلز دارای مقدار کمی آهن و یا فاقد آن.

بیش از ۳۰۰ کتاب و جزوه معماری

www.Shop.Farsicad.Com

ارشد کلیه رشته های معماری

فروشگاه معماری ایرانیان

مجموعه سؤالات ارشد معماری
به همراه پاسخنامه
سال ۸۵ تا ۹۵

۱۳۹۷۰۷۰۳